هو العلیم

تداوم کرامات امام رضا در روایت‌های زیارت و توسل

حکایت‌های شفای چشم و برآورده شدن حاجت

برگرفته از کتاب «روح مجرد»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی

بسم اللّه الرحمن الرحيم

امّا قضاء حوائج مردم از حضرت امام رضا عليه‌السّلام از اندازه و حساب بيرون است. حقير بعضى از ارامنه را در طهران مى‌شناختم كه نذر امام رضا عليه‌السّلام ميكردند و خودشان به مشهد مشرّف مى‌شدند و گوسفند يا قاليچه و يا طلائى را كه نذر كرده بودند ادا مى‌نمودند.

مرحوم محدّث قمّى ميفرمايد: مولّف گويد: كه در كتب معجزات بخصوص كتاب «عُيون أخبار الرّضا عليه‌السّلام» تأليف شيخ صدوق عليه‌الرّحمة كرامات و معجزات بسيار براى روضهٔ مقدّسهٔ رضويه على مشرّفها السّلام ذكر شده كه ايرادش در اين مقام مناسب نيست، با آنكه در هر زمان آنقدر ظاهر ميشود كه كسى محتاج به نقل وقايع گذشته نيست.[1]

و همچنين ميفرمايد:فقير گويد: مبادا استبعاد كنى اين مطلب را! همانا معجزات و كراماتى كه از اين مشاهد مشرّفه بروز كرده و به تواتر رسيده، زياده از آنستكه إحصا شود. و در ماه شوّال گذشته سنهٔ هزار و سيصد و چهل و سه (هجرىهٔ قمريه) در حرم مطهّر حضرت ثامنُ الائمّة الهُداة، و ضامنُ الأُمّة العُصاة،مولانا أبوالحسن على بن موسى الرّضاصلواتُ اللّه عليه، سه نفر زن كه هر كدام به سبب مرض فلج و نحو آن زمينگير بودند و أطبّاء و دكترها از معالجهٔ آنها عاجز شده بودند شفا يافتند. و اين معجزات از آن قبر مطهّر بر همه واضح و آشكارا گرديد مانند نمودار شدن خورشيد در سماءِ صاحيه، مثل باز شدن در دروازهٔ نجف اشرف بر روى عربهاى باديه؛ و به حدّى اين مطلب واضح بود كه نقل شد: دكترهائى كه مطّلع بر مرض‌هاى آن زنها بودند تصديق نمودند، با آنكه در اين باب خيلى دقيق بودند؛ بلكه بعضى از آنها تصديق خود را بر شفاء آنها نوشتند. و اگر ملاحظهٔ اختصار و عدم مناسبت محلّ نبود قصّهٔ آنها را نقل مى‌نمودم. ولَقَدْ أجادَ شَيخُنا الحُرُّ الْعامِلى فى أُرْجوزَتِهِ:

وَ ما بَدا مِنْ بَرَكاتِ مَشْهَدِهْ *** فى كلِّ يوْمٍ أمْسُهُ مِثْلُ غَدِهْ(١)

وَ كشِفآءِ الْعُمْى وَ الْمَرْضَى بِهِ *** إجابَةُ الدُّعآءِ فى أعْتابِهِ(٢)[2]

١ ـ و آنچه از بركات قبر مطهّر حضرت امام رضا عليه‌السّلام به ظهور پيوسته است به قدرى زياد است كه در هر روزى كه مى‌گذرد، جريان بركتها و كرامتهاى فردای آن روز نظير ديروزش ثابت و متّصل و لاينقطع است.

٢ ـ و مثل شفا يافتن كوران و مريضان در آن مشهد مقدّس، اجابت دعاى مضطرّين است در

---

[1] هدية الزّائرين در فضيلت زيارت امام رضا عليه السّلام، ص ٢٨٤ و ٢٨٥

[2] . مفاتيح الجنان، أعمال شب بيست و هفتم رجب، ص ١٤٩ و ١٥٠؛ و در ضبط ابيات مرحوم شيخ حرّ عاملى وَ كشِفَا الْعِمَى ضبط شده است. و شايد ناسخ اشتباه نوشته است چون صحيحش اينست:وَ كشِفآءِ الْعُمْى زيرا شفآء بالمدّ است لابالقَصر؛ شَفَى يشْفِى شِفَآءًا. و عُمْى بر وزن حُمْر جمع أعْمَى است يعنى مرد كور. و شاهد بر اين آنستكه مَرْضى جمع مريض است كه عطف بر عُمْى شده است

أعتاب مبارکه‌اش.

حقیر چون بنایم در جمیع نوشتجات بر اینست که غالباً آنچه را که خودم دیده‌ام یا بعضی از ثقات معروف و مشهور برای خود من بدون واسطه بیان کرده‌اند نقل کنم، نه از آنچه را که سابقین شَکر الله مساعیهم نقل نموده و در

کتب و دفاتر مضبوط فرموده‌اند، و بِعبارَةٍ اُخْرَی بنایم بر درایت است و مشاهده، نه بر روایت و محاکات، لهذا در اینجا فقط میل داشتم دو قضیه‌ای را که برای أقوام بسیار نزدیک ما از معجزات حضرت امام رضا علیه‌السّلام اتّفاق افتاده است بنگارم، و دو قضیه‌ای را که از ثقاتِ أعلام و أعاظم از آیات و رجال شنیده‌ام. امّا دو قضیهٔ مربوط به اقوام، چون یک نفر از آنها لله الحمد و له المنّة در قید حیات است از ذکر آن خودداری می‌نمایم، و فقط به حکایت حال آن دیگری که به رحمت خداوندی واصل شده است اکتفا می‌نمایم.

معجزهٔ حضرت امام رضا علیه السّلام در شفا دادن کور

یکی از ارحام بسیار قریب ما که جوانی پرقدرت و با نشاط و زیبا و برومند بود و در بازار کاسبی میکرد، ناگهان مبتلا می‌شود به عارضهٔ یک چشم که دید خود را از دست میدهد؛ و چند روزی میگذرد و بهبود نمی‌یابد؛ و مراجعه به أطبّای سابق معروف طهران مثل دکتر حسن علوی و دکتر لشکری و دکتر محسن‌زاده و دکتر ضرّابی و أمثالهم می‌نماید، همگی متّفق‌القول میگویند: در آخرین نقطهٔ زیر چشم که رگی خون را به چشم میرساند به علّت انقباض و بسته شدن خون لکه‌ای گیر کرده است و رابطهٔ حیاتی چشم را با تغذیهٔ خونی بریده است. و این سکتهٔ چشمی است و ابداً قابل علاج و عمل نیست. در تمام دنیا هم بروی فائده ندارد. مطلب از این قرار است که برای تو گفته‌ایم؛ مگر آنکه با احتمال و درصد بسیار کمی بواسطهٔ ترقیق خون، آن لکه از جای خود حرکت کند.

فلهذا او را از خوردن غذاهائی که خون را کثیف میکند مثل تخم‌مرغ و روغن و گوشت قرمز و امثالها منع کردند، و قرصهای رقّت خون به او دادند، و مرتّباً داروها را استعمال میکرد و ابداً فائده‌ای نداشت. کم کم سه عارضه در او پدیدار شد:

اوّل: چشم از حالت عادی و اوّلیه برمی‌گشت و جمع و خمیده می‌شد و اطراف مژگانها را شورهٔ فراوانی فرا می‌گرفت و به اصطلاح چشم می‌مُرد. و أطبّاء گفته بودند: محتمل است این کسالت به چشم دیگر هم سرایت کند؛ و آثار و علائم بروز این مرض در چشم دیگر هم کم کم ظاهر می‌شد. دوّم: بواسطهٔ رقّت فوق‌العادهٔ خون در اثر استعمال دواها، از زیر لثه‌ها خون زیاد می‌آمد. سوّم: حال تشنّج و لرزه دست میداد، و در شبانه روز مرتّباً می‌لرزید. و در بعضی اوقات پنج دقیقه، و ده دقیقه، تا نیم ساعت هم به شدّت بدن متشنّج می‌شد.

این جوان قوی و متمکن در خانه افتاد و نیرو در بدنش نماند. در خانهٔ او که آن زمان خانهٔ پدرش بود، در تمام اوقات شبانه‌روز صدای گریه به قدری از ارحام و متعلّقین وی بلند می‌شد که به خانهٔ همسایه میرفت. و پیوسته اقوام و ارحام که به دیدن و ملاقاتش میرفتند، عیناً مثل مجلس عزا، کار واردین و اهل منزل جمیعاً یکسره گریه بود.

این جوان بواسطهٔ این عوارض، حال روحی خود را از دست داده بود، و دیگر دارای اراده و اختیار و مرکز تصمیم‌گیری نبود. به هرجا می‌بردند و هرچه با او میکردند، بدون اختیارش بود؛ و اتّفاقاً عیال و اولاد هم داشت.

در آن زمان افراد محیط بر او تصمیم گرفتند وی را یا به اسپانیا و یا به اتریش بفرستند؛ زیرا که طبیب مشهور جهانی چشم فقط دو نفر مشهور در این دو کشور بودند. و بعد از مشورت اتریش را ترجیح دادند. و برای گذرنامهٔ وی سعی کردند، بزودی تهیه شد. از طهران با طیاره به لندن رفت، تا با یکی از جوانان آشنا و محصّل ایرانی آنجا به اتریش بروند؛ و وقت قبلی هم از آن طبیب گرفته شد.

اگر میخواهید تصوّر کنید روزی را که این جوان را با این وضع به فرودگاه مهرآباد طهران

بردند، و پدر پیر و اقوام و آشنایان و دوستان برای تودیع آمده بودند، و حالت ضعف و نقاهت و عدم تمکن از بالا رفتن از پلّه‌های نردبان طیاره، حقّاً سیری را در معجزهٔ حضرت امام رضا علیه‌السّلام خواهید نمود؛ و شرحش گفتنی نیست.

جوان به لندن میرسد و در ظرف چند روز به اتریش میرود، و در معروفترین بیمارستان چشم آنجا تحت نظر همان طبیب بستری می‌شود. او هم میگوید: قابل عمل نیست. ولی با دستگاههائی که چشم را درمی‌آورده‌اند و داروهائی در بن چشم میریخته‌اند، و بالاخره با عملیاتی که به عملیات فیزیکی أشبه بود تا عملیات شیمیائی و داروئی، خواسته بودند تا شاید آن لکه را بردارند؛ و نشد.

دو ماه تمام این جوان در آنجا بود و معالجه نشد. تازه یک علّت دیگر هم بر چشم اضافه شد، و آن این بود که حدقهٔ چشم در کاسه جای خود را عوض کرد یعنی سیاهی به درون رفت و سفیدی چشم ظاهر شد. و طبیب گفته بود: نهایت کاری را که میتوانیم بکنیم آنهم با دارو و طول مدّت آنستکه وضع چشم را به حالت اوّلیه بازگردانیم؛ و امّا بینائی و بازگشت نور برای من محال است.

این مطالبی است که خود جوان پس از مراجعت برای من بیان کرد، فلهذا برای روشن بودن جریان در اینجا معروض میدارم.

جوان گفت: خدمتکاران آن بیمارستان که غالباً دختران راهب و تارک دنیای نصاری بودند، همه به حال من رقّت آورده بودند؛ ولی بیچارگان چه کنند؟ کاری از دستشان ساخته نیست.

تا در شبی که رفیق همراه من برای کار شخصی خود به لندن رفته بود تا بازگردد و وسائل مراجعت مرا ترتیب دهد، من برخاستم و نماز زیادی خواندم و سپس گفتم: یا عَلی بْنَ مُوسَی الرّضا! تو شاهدی که من در کارهای مهمّ به تو متوسّل می‌شدم و بطور کلّی زیارتت را بسیار بجای می‌آوردم؛ و اگر اختیار در دست من بود نمی‌گذاردم مرا در این شهر مسیحی‌نشین و کفر بیاورند؛ حتماً می‌آمدم به پابوست و حاجتم را می‌گرفتم. تو بودی که برای من چنین کردی، تو بودی که چنان کردی، تو بودی که چه و چه، شروع کردم یکایک از حوائجی را که از دست احدی ساخته نبود و آنحضرت برآورده بود بر شمردم و گریهٔ زیادی هم کردم؛ و عرض کردم: به ما شیعیان اینطور یاد داده‌اند که امام معصوم، زنده و مرده ندارد، مشرق و مغرب ندارد. من الآن از اینجا خودم را در حرم مبارکت می‌بینم و از تو میخواهم که چشم مرا شفا دهی. این بگفتم و به خواب رفتم.

به خواب آمدن امام رضا علیه السّلام در اُتریش بر جوان کور، و شفادادن چشم او را

یک خواب گویا راحت و چند ساعته‌ای نمودم. نزدیک طلوع فجر بود که در خواب دیدم حضرت امام رضا علیه‌السّلام کأنّه حقیقت و روح امام را، که از عوالم ملکوت و حجابها و پرده‌هائی که وصف ناشدنی است، کم کم نزول می‌نمایند تا اینکه با همین بدن و جسم خارجی پهلوی من ایستادند؛ و لوحه‌ای در دستشان بود که بر روی آن خطوطی سبز رنگ و مشعشع نگاشته شده بود. آن لوحه را به من عنایت کردند و فرمودند: بخوان!

من شروع کردم به خواندن؛ قدری از آنرا خوانده بودم که از خواب بیدار شدم و دیدم چشم من به حالت طبیعی است و کاملاً می‌بیند. من هم شروع کردم به نماز خواندن؛ در آن تاریکی شب نماز خواندم، و پس از نماز صبح رفتم در رختخوابم خوابیدم، و با خود گفتم: ابداً بروز و ظهور نمیدهم. گویا در عالم رویا هم به ایشان اشاره شده بود که این از أسرار است و نباید اظهار کنی! و خود آن مرحوم می‌گفت: من این سرّ را فاش کردم و حتّی به بعضی از همکاران و دوستان عادی خود گفتم که نباید می‌گفتم، و از این اظهار پشیمان بود.

چاشتگاه که پرستاران برای شستشوی چشم می‌آیند، همه تعجّب می‌کنند. به اطبّاء خبر میدهند، و خود آن طبیب معروف اطّلاع پیدا میکند و خود، چشم را ملاحظه میکند؛ و همگی متّفقاً و مجموعاً میگویند: این خارق عادت است. این معجزهٔ مسیح است. این معجزه است، معجزه است. و من هم لب نگشودم و در دل خود می‌گفتم: آری معجزه است، امّا معجزهٔ استاد و معلّم و آقای مسیح.

حقیر که پس از گذشت سی سال این واقعه را برای دوست ارجمند و صدیق گرامی آقای دکتر حاج سید حمید سجّادی وَفّقهالله تعالی که از چشم‌پزشکان معروف جهانی هستند تعریف کردم، گفتند: راست است؛ اینطور که می‌گوئید اینگونه مرض چشم در دنیا قابل علاج نیست؛ و در صورت بهبود غیر از معجزه چیز دیگری نمی‌تواند بوده باشد.

آنگاه اضافه کردند: یک نفر از مریضان ما که مردی بود و چشمش آب مروارید آورده بود، و ما برای وی فلان روز را معین کرده بودیم تا چشمش را عمل کنیم؛ قبل از عمل پیش ما آمد و گفت: من رفتم خدمت امام رضا علیه‌السّلام و شفای خودم را گرفتم. ما چشمش را مجدّداً معاینه کردیم و دیدیم أبداً اثری از آب مروارید در آن نیست.

ایشان میفرمودند: أحیاناً ممکنست بعضی از آب‌مرواریدها خود بخود برطرف شود ولی در طویل المدّة؛ و تا آن ساعت برای من سابقه نداشت که چند روزه آب مروارید خودبخود بهبود یابد. این نیست مگر معجزهٔ حضرت ثامن الائمّة علیهم‌السّلام.

معجزهٔ حضرت ثامن الحجج به نقل آیة الله حائری قَدّس الله سرَّه

و امّا آن دو داستان منقولهٔ از أعلام، اوّل: قضیه‌ای است که حضرت استاذنا المکرّم آیة الله مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری قَدّس الله سرَّه در جلسهٔ دیدار و ملاقات با ایشان در مشهد مقدّس در طول یک سفرشان که فیمابین دوازدهم شهر مبارک رمضان تا سوّم شهر شوّال المکرّم سنهٔ ۱۴۰۰ هجریهٔ قمریه بطول انجامید، برای حقیر بیان فرمودند.

فرمودند: آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ اراکی که مردی پیر و قریب به نود سال دارد و فعلاً در قید حیات و در اراک از علمای برجسته است (اخوی بزرگ آیةالله حاج شیخ مجتبی اراکی که در قم ساکن بوده و از رفقای صمیمی می‌باشند؛ و در صدق گفتار و کلام هر دو برادر هیچ جای شبهه و تردید نیست) برای من حکایت کرد آقای حاج شیخ آقا بزرگ که: عیال من قبل از ازدواج در سنّ جوانی مبتلا به چشم درد شدید میگردد که مدّتها در اراک و همدان معالجه می‌کنند و هیچ مثمرثمر واقع نشده و أطبّاء از بهبود آن مأیوس میگردند و إعلام عدم قدرت بر معالجه می‌کنند. چشم‌ها روز بروز رو به کوری میرود بطوریکه دختر در آستانهٔ فقدان بینائی قرار میگیرد.

پدر و مادر پریشان شده و چون شنیده بودند اگر کسی چهل روز در مشهد مقدّس به عنوان زیارت و قضاء حاجت اقامت نماید حاجتش را برمی‌آورند، دختر را با خود به ارض اقدس مشهد حرکت داده و به قصد اقامت یک اربعین سکنی می‌گزینند؛ و پیوسته به حال اضطرار و التجاء بوده و راه تضرّع و استکانت می‌پیمایند.

اتّفاقاً چشم دختر علاوه بر آنکه هیچ اثری از بهبودی در آن مشاهده نمی‌شود، رفته رفته رو به نقصان بوده و دیگر از تشرّف به حرم مطهّر هم می‌مانند، و فقط در منزل روزها را میگذرانند؛ تا تقریباً چند روز به انتهای اربعین مانده بود، پدر و مادر بسیار گرفته و ملول و با حال ضَجْرت و انفعال میگویند: واأسَفا! اربعین هم بسر آمد و نتیجه‌ای عائد نگشت.

در یکی دو روز آخر که مشغول جمع‌آوری اسباب و اثاثیه بوده و آماده برای حرکت بودند، ناگهان از سقف اطاق یك چیز مختصری می‌افتد مانند گچ یا فضلهٔ پرنده و شبه آن؛ و به دل آنها چنین الهام میشود که این داروی چشم فرزند است. فوراً آنرا کوبیده و با آب مخلوط می‌کنند و به چشم‌ها میریزند و چشم‌ها شفا می‌یابدکأن لَم یکن شَیئًا مَذْکورًا.

و چند روز دیگر را با دختر به حرم مطهّر مشرف می‌شوند برای زیارت، و سپس بار سفر بسته و به سمت اراک مراجعت می‌نمایند.

معجزهٔ حضرت امام رضا علیه السّلام به نقل آیة الله لواسانی دامت برکاتُه

دوّم: حضرت آیة الله حاج سید علی لواسانی دامت برکاتُه، فرزند مرحوم آیة الله حاج سید أبوالقاسم لواسانی که وصی مرحوم آیة الله آقا سید احمد کربلائی طهرانی بوده‌اند، در روز یکشنبه ١٤ شهر صفر الخیر سنهٔ ١٤٠٤ هجریهٔ قمریه در منزل حقیر در مشهد مقدّس رضوی علیه‌السّلام از کرامت حضرت حکایتی نقل کردند که جالب است.

این حکایت متعلّق است به دختر مرحوم آقا سید علینقی حیدری صاحب کتاب «اصول الاستنباط» فرزند مرحوم آیة الله آقا سید مهدی حیدری صاحب کتاب «جنگ انگلیس و عراق» فرزند مرحوم آقا سید احمد حیدری بانی حسینیهٔ حیدری‌ها در کاظمین علیهماالسّلام. و حکایت به قرار ذیل است:

تقریباً در حدود ده سال قبل از این، دختر مرحوم آقا سید علینقی حیدری که مدّتی بود شوهر کرده و از وی اولادی به هم نرسیده بود، با جمعی از ارحام خود ولی بدون شوهر از کاظمین علیهماالسّلام برای زیارت قبر مطهّر حضرت امام علی بن موسی الرّضا علیهماالسّلام به صوب ارض اقدس مشهد مقدّس رهسپار می‌گردند؛ و روزی برای دیدار با اهل بیت ما که با هم سابقهٔ آشنائی ممتدّ داشتند در منزل ما آمدند؛ و اهل بیت ما به آنها خیر مقدم گفت، ولی بسیار ایشان را مهموم و مغموم دید.

از علّت سوال کرد. گفتند: این دختر سالیان درازی است که ازدواج کرده ولیکن اولادی نیاورده است؛ و اینک شوهر وی در صدد تجدید فراش است. و از وقتی این خبر به دختر رسیده است زندگانی برای او تلخ شده است؛ نه روز دارد و نه شب. پژمرده و پلاسیده و پیوسته در تشویش و نگرانی بسر می‌برد.

اهل بیت ما به آنها میگوید: هرکس به زیارت امام رضا علیه‌السّلام بیاید و سه حاجت بخواهد، آن حوائج و یا یکی از آنها (تردید از ناقل است) برآورده خواهد شد. الان برخیز و وضو بگیر و به حرم مطهّر مشرّف شو و از آنحضرت طلب اولاد کن!

دختر برمی‌خیزد و وضو میگیرد و به حرم مطهّر مشرّف می‌شود و دعا می‌نماید. و این خانواده پس از زیارت مشهد مقدّس، به کاظمین علیهماالسّلام مراجعت می‌کنند.

آیةالله حاج سید علی لواسانی فرمودند: ما عادتمان این بود که در هر سال یکبار به زیارت أعتاب عالیات مشرّف می‌شدیم و فصل زمستان را در آنجا می‌ماندیم. چون به کاظمین مشرّف شدیم و در منزل مرحوم حیدری رفتیم، دیدیم صدای گریهٔ طفل نوزاد بلند است، و اهل خانه آنقدر خوشحالند که در پوست نمی‌گنجند. و گفتند: همین که ما از ارض اقدس مراجعت نمودیم و شوهر این مخدّره با او مضاجعت کرد، به مجرّد آمیزش حمل برداشت و اینک که نه ماه سپری می‌شود بچّه تولّد یافته است؛ و بهترین و شیرین‌ترین موهبت و عطای حضرت ثامن‌الائمّه علیه‌السّلام به ما رسیده است.[1]

---

[1] . روح مجرد ص ٢٧١.